



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده کرامت

تاریخ: ۴ خرداد ۱۴۰۴

موضوع جزئی: ادله کرامت ذاتی انسان - دلیل دوم: روایات - روایات معارض -

مصادف با: ۲۷ ذی القعدة ۱۴۴۶

بررسی طوایف شش گانه اخیر - شش نکته - پاسخ کلی

جلسه: ۴۵

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در ادله کرامت ذاتی بود؛ در دلیل دوم یعنی روایات، بعد از نقل روایات دال بر کرامت ذاتی، عرض کردیم این روایات مبتلا به معارض است؛ روایاتی برخلاف این روایات بر عدم کرامت ذاتی انسان دلالت می‌کند. ده طایفه از روایات ذکر شد که ادعا شده این روایات نافی کرامت ذاتی انسان است. حالا می‌خواهیم ببینیم آیا راهی برای جمع بین این دو طایفه از روایات وجود دارد یا خیر.

بررسی طوایف شش گانه اخیر

به نظر ما می‌توان بین این روایات جمع کرد؛ برای اینکه راه جمع بین این روایات معلوم شود، ملاحظه چند نکته بسیار مهم است. بر این اساس، ما به این شش طایفه و بلکه ده طایفه (چون چهار طایفه را قبلاً ذکر کرده بودیم) پاسخ مختصری دادیم و یک پاسخ کلی و مشترک خواهیم داد. برخی از این طوایف هم پاسخ اختصاصی دارند که تا آنجایی که برسیم، ذکر می‌کنیم. مطالب و نکات این است:

نکته اول

در این روایات علی الاطلاق برخی از احکام بیان شده است؛ چه در رابطه با نجاست و چه در رابطه با تحقیر و چه محرومیت برخی از انسان‌ها از بعضی از حقوق. اما قدر مسلم این است که اینطور نیست که این روایات باطلاقها مورد پذیرش همگان باشد. هر یک ممکن است به حسب خود اطلاقش مقید شده باشد. از باب نمونه عرض می‌کنم که در مورد نجاست کفار که روایات آن را در جلسه گذشته خواندیم، بالاخره از حیث اینکه آیا اینها شامل اهل کتاب می‌شوند یا نه، محل اختلاف است؛ برخی اینها را شامل اهل کتاب نمی‌دانند. اینکه آیا این نجاست، نجاست ظاهری است یا خبث باطنی. اینکه این نجاست ذاتی است یا عرضی، همانطور که در روایات هم اشاره شده بود، این هم جهت دیگری است و لذا اطلاق اینها هم از حیث افراد موضوع و هم از حیث حکم جای بحث دارد، چه اینکه در اغلب این روایات این بحث‌ها صورت گرفته است.

نکته دوم

در این روایات، بین قاصر و مقصر تفکیک نشده است؛ یعنی مثلاً حکم کافری که قاصر باشد، با کافری که مقصر باشد، خیلی فرق می‌کند و کذلک در مورد سایر صنوفی که این احکام در مورد آنها بیان شده است. منتحلین للاسلام، ناصبی یا غالی، فرق نمی‌کند. تأثیر این تفکیک در این مسئله نباید نادیده گرفته شود؛ برای اینکه مطلب معلوم شود، عبارتی را از امام (ره) می‌خوانم: «إِنَّ الْكَفَّارَ كَجَهَّالِ الْمُسْلِمِينَ مِنْهُمْ قَاصِرٌ، وَ هُمْ الْغَالِبُ، وَ مِنْهُمْ مَقْصَرٌ. وَ التَّكَالِيفُ أَصُولًا وَ فُرُوعًا مُشْتَرَكَةٌ بَيْنَ جَمِيعِ الْمَكْلُفِينَ»

عالمهم و جاهلهم، قاصرهم و مقصرهم. و الکفار معاقبون علی الأصول و الفروع لکن مع قیام الحجّة علیهم لا مطلقاً، فکما أنّ کون المسلمین معاقبین علی الفروع لیس معناه أنّهم معاقبون علیها سواء كانوا قاصرين أم مقصرين كذلك الکفار طابق النعل بالنعل بحکم العقل و أصول العدلیّة»^۱. اینجا به صراحت می‌فرماید باید تفکیک کرد بین قاصر و مقصر؛ درست است که همه مکلف به فروع هستند، اما عقاب بر ترک تکالیف بستگی به این دارد که اینها قاصر باشند یا مقصر؛ این هم در میان مسلمین وجود دارد و هم در میان کفار.

بنابراین اگر ما بحث از قاصر و مقصر را مورد توجه قرار بدهیم، کثیری از این روایات بعید است که شامل قاصرين از کفار و سایر گروه‌ها شود؛ این خیلی مهم است. درست است ما حتی اگر شمول این روایات را نسبت به مقصرین هم بپذیریم، بالاخره یک طیفی از مردم با این اعتقادات، با این محدودیت‌ها و محرومیت‌ها و تضییقات مواجه می‌شود؛ اما خیلی فرق می‌کند دامنه شمول این احکام و مقررات و محدودیت‌ها و محرومیت‌ها تا کجا باشد؛ اینکه اکثر الناس را دربر بگیرد یا اقل الناس. بنابراین با ملاحظه این جهت معلوم می‌شود که طیف وسیعی از کفار و منحرفین، از دایره شمول این روایات خارج می‌شوند.

نکته سوم

ما باید به این نکته هم توجه کنیم که به طور کلی بین اسلام و کفر می‌تواند واسطه‌ای وجود داشته باشد؛ اینطور نیست که ما بگوییم الانسان إما مسلم أو کافر، بلکه کثیری از مردم هستند که مسلمان نیستند اما کافر هم نیستند؛ مثلاً مردد هستند، شک دارند، عنادی هم ندارند. اگر ما واسطه بین اینها را بپذیریم (که مخصوصاً در دنیای امروز طیف وسیعی از مردم این چنین هستند) دیگر نمی‌توانیم بگوییم این روایات که مثلاً مربوط به کفار است، هر غیر مسلمانی را دربر می‌گیرد. به عبارت دیگر، یک وقت می‌گوییم کافر عبارت است از غیر مسلمان؛ غیر مسلمان خیلی عام است؛ شامل مترددین، شک کنندگان، اهل کتاب، مشرکان من غیر اهل الکتاب هم می‌شود. اگر ما به چنین چیزی قائل شدیم، آن وقت در شمول این ادله باید تجدید نظر کنیم.

نکته چهارم

ما در میان خود کفار هم باید بین کافر ذمی و کافر حربی، قسم سومی را خلافاً لاصطلاح المشهور در نظر بگیریم. من این را سال‌ها قبل در بحث‌هایی که داشتیم، اشاره کردم؛ مشهور می‌گویند کافر حربی هر کافری است که ذمی نباشد. اصطلاح کافر حربی را برای کفار غیر ذمی به کار می‌برند. در حالی که ما می‌توانیم بگوییم عده‌ای از کفار ذمی هستند؛ آنهایی که مقررات و شرایط حکومت اسلامی را می‌پذیرند و تن به جزیه می‌دهند و البته حکومت هم نسبت به آنها حمایت‌هایی را انجام می‌دهد. یک قسم هم کفار حربی هستند که عبارتند از کافرانی که در حال جنگ با مسلمین به سر می‌برند. اما قسم سومی هم اینجا وجود دارد که واقعاً باید احکام آنها را از ذمی و حربی تفکیک کرد؛ نمی‌توانیم بگوییم احکام کفار حربی شامل آنها می‌شود و البته چون در ذمه حکومت اسلامی هم نیستند، احکام اهل ذمه هم بر آنها بار نمی‌شود. این دسته کسانی هستند که نه سر جنگ با مسلمین دارند و نه زیر بار مقررات حکومت اسلامی می‌روند؛ نه جنگ دارند، نه صلح دارند؛ نه معاهد هستند، نه ذمی هستند و نه حربی. این تقسیم که گفته‌اند کافر إما حربی أو غیر حربی، و غیر حربی را به معاهد و ذمی تقسیم کرده‌اند، به نظر می‌رسد باید در آن تجدید نظر شود. ما واقعاً کفاری داریم که نه ذمی هستند، نه حربی هستند، نه معاهد؛ نه جنگ دارند و نه صلح. طیف

بسیاری از کفار اکنون این نوع از کافران هستند؛ آیا ما می‌توانیم همه احکامی که برای کافران ذکر شده، شامل این دسته هم بدانیم؟

نکته پنجم

ما در بررسی طوایف چهارگانه اول اشاره کردیم که در بخشی از این روایات، حکم با ملاحظه اینکه رفتار یا کمکی منجر به تقویت کفر شود، ممکن است شدیداً ممنوع شده باشد؛ اما همین رفتار تا مادامی که عنوان تقویت کفر بر آن صدق نکند، هیچ ممنوعیتی نداشته باشد. آن نکته در مورد این طوایف شش‌گانه اخیر هم باید مورد ملاحظه قرار گیرد؛ بالاخره برخی از این محدودیت‌ها و محرومیت‌ها از این منظر است که جلوی تقویت کفر، شیوع و تسری کفر به مسلمین گرفته شود. مثلاً آن طایفه از روایاتی که دال بر بغض قلبی نسبت به کفار است؛ روایاتی که منع می‌کند از محبت قلبی و تشویق و ترغیب به بغض قلبی؛ بعید نیست (چه اینکه شواهد و قرائنی بر آن می‌توان ذکر کرد) منظور این باشد که مبدا با این محبت‌ها کم‌کم مسلمانان به کفر جذب شوند. لذا از ابتدا می‌خواهد جلوی فراهم شدن زمینه جذب به سوی کفار را بگیرد تا مبدا این پیوندهای قلبی سر از کفر مسلمین در بیاورد. بالاخره اینها اثر دارد؛ این محبت‌ها، تأثیر می‌گذارد و غرض این است که جلوی کافر شدن مسلمانان گرفته شود.

یا مثلاً روایاتی که دال بر حرمت نکاح با اهل کتاب است؛ هر دو جهت می‌تواند در آن باشد؛ هم اینکه مبدا این پیوندهای خانوادگی موجب اثرپذیری مسلمین از آنها شود و این اختلاط باعث شود که قبح کفر و شرک به خداوند ریخته شود و هم در عین حال یک تضییقی علیه کافران و محدودیتی برای آنها باشد که بالاخره این هم یک امر عقلایی است؛ اینطور نیست که فکر کنیم این محدودیت‌ها مطلقاً با کرامت انسانی منافات دارد. مثلاً در یک سازمان اگر مقرراتی می‌گذارند برای پوشش و لباس، برای اینکه مثلاً فلان جا نباید بروید، فلان جا می‌توانید بروید؛ آیا کسی این را حمل می‌کند بر اینکه این برخلاف کرامت انسانی است؟ با اینکه ذات آن محدودیت است، حتی در پوشش و حتی در ارتباطات؛ بعضی نهادها و سازمان‌ها اینطور هستند. بله، وقتی که به اختیار خودشان این را می‌پذیرند، باید به آن عمل کنند؛ این یک معاهده و توافق است و محصول رضایت طرفین است؛ اما همین را هم کسی می‌تواند مدعی شود که این نافی کرامت ذاتی انسان است؟ این چنین نیست.

نکته ششم

ظاهر این طوایف از روایات (به غیر از آن روایاتی که به نوعی دال بر مجازات است که بعداً به آنها می‌پردازیم) در واقع نوعی محدودیت برای برخی از انسان‌هاست؛ البته به غیر از عقاب اخروی که برای بعضی از امور در نظر گرفته شده است. ما فعلاً با مجازات‌ها و عقوبت‌های اخروی کار نداریم؛ بحث این است که کارهایی از قبیل ممنوعیت از ارث، عدم جواز قبول شهادت کافر یا حرمت نکاح با اهل کتاب، اینها در حقیقت محدودیت‌ها و محرومیت‌هایی است برای آنکه کفار تنبه و توجه پیدا کنند نسبت به راه و عقیده خودشان و این محدودیت‌ها منافاتی با کرامت ذاتی ندارد. همین الان هم اشاره کردم؛ اینکه مثلاً برای مسلمانان مقرراتی جعل می‌کنند؛ می‌گویند مسلمان نمی‌تواند با اهل کتاب ازدواج کند، مسلمان نمی‌تواند از مال خودش برای کافر به ارث بگذارد؛ شهادت کافر علیه مسلمان پذیرفته نیست؛ اینها آیا بیشتر در محیط اسلامی معنا پیدا می‌کند یا محدودیت علیه کفار است؟ در مورد کفار بسیاری از امور به رسمیت شناخته شده است؛ نکاح آنها به رسمیت شناخته شده، مالکیت آنها به رسمیت شناخته شده است. بله، مثلاً ما در مورد کفار حربی با آن معنای خاص، این را نداریم؛ مالکیت او محترم نیست؛ کأن مال کافر حربی مصادره شده است. مگر مصادره اموال در دنیا رسم نیست؟ مگر عقلایی نیست؟ این نمونه‌هایی که عرض شد و روایات هم بر

آنها دلالت می‌کند، حرمت نکاح، حرمت دخول مشرکان به مسجد الحرام، محرومیت از ارث مسلمان، اینها در واقع امتیازات ویژه برای مسلمین است، قبل از آنکه محدودیت برای کفار باشد. چند طایفه از روایاتی که در جلسه قبل خواندیم از این قبیل است؛ اینها مربوط به مسلمانان است؛ به مسلمان می‌گویند تو نمی‌توانی با کافر ازدواج کنی؛ این مانند محدودیتی است که یک نهاد یا سازمان برای اعضای خودش می‌گذارد. به مسلمان می‌گویند تو نمی‌توانی برای کافر ارث بگذاری؛ آیا این طرف محدودیت است یا آن طرف؟ اگر هم بخشی از اینها به عنوان محدودیت برای کافر باشد، اینها بیشتر از این جهت مورد نظر است که کافران به انحراف و به آن مسیر باطل و غلط خودشان تنبه پیدا کنند و کآن یک نوع عقوبت عام است؛ دستگاه تشریع الهی می‌تواند عقوبت و مجازات عامی را بر نفس اعتقاد باطل قرار بدهد و لذا این منافاتی با کرامت ذاتی انسان ندارد.

نکته هفتم

به طور کلی حتی اگر همه اینها را هم بپذیریم، اما با محدوده‌ای که ما در آن محدوده به کرامت ذاتی انسان معتقدیم، منافات ندارد. یک وقت ممکن است کسی قائل به کرامت ذاتی برای انسان باشد مطلقاً به این معنا که همه حقوقی که امروزه برای انسان از سوی عقلا به رسمیت شناخته شده را برای هر انسانی به رسمیت بشناسد. مثلاً یکی از مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر، حق انتخاب در ازدواج است؛ یک کافر می‌تواند با یک مسلمان ازدواج کند و یک مسلمان می‌تواند با کافر ازدواج کند؛ حق انتخاب آزادانه همسر. ما این حق را به رسمیت نمی‌شناسیم. لذا ممکن است در محدوده برخی از حقوق اختلاف داشته باشیم، اما چنانچه که بعداً خواهیم گفت، ما معتقدیم در آن محدوده؛ حقوق مرتبط با آن سه نعمت خاص برای انسان، باید به رسمیت شناخته شود و اگر چیزی منافی با این امور باشد، باید کنار گذاشته شود. عقل، اراده و اختیار، عواطف و احساسات انسانی که در دسته اول از مبانی به آنها اشاره کردیم (حالا اینکه اینها قابل بازگشت به هم هستند یا نه، چندان مهم نیست)، اقتضای برخی حقوق را دارد، اما این معنایش آن نیست که هر کسی بتواند با هر زن یا مردی از هر دینی ازدواج کند؛ این منافاتی با آن حقوق ندارد. حالا در بحث از قلمرو این را بیشتر توضیح خواهیم داد. اما آن حقوق طبیعی زاییده طبیعت بشر و زاییده خلقت بشر است. بنابراین حقوق طبیعی ناشی از آنچه که در نهاد بشر قرار داده، باید به رسمیت شناخته شود، لذا آنچه این روایات بر آن دلالت می‌کند، فی الجمله با آن حقوق طبیعی برخاسته از نیازهای طبیعی، هیچ منافاتی ندارد.

این چند مطلب به ما کمک می‌کند برای رفع تعارض بین این روایات.

فقط یک مطلب دیگر باقی می‌ماند و آن هم مجازات‌های خاص کفار یا غلات است که این را باید در بخش اشکالات و شبهات پاسخ بدهیم؛ مثل سوزاندن غلات یا پرت کردن از کوه برای فلان مجرم، ستاندن جان یک مسلم به عنوان یک مجازات سنگین، تضییق بر اسیر کافر؛ این مجازات‌هایی که ذکر شد، یک توضیح و توجیهی دارد که بعداً خواهیم گفت.

خلاصه عرض من این شد که با توجه به نکاتی که بیان کردیم، بسیاری از این روایات معارضه‌ای با روایات دال بر کرامت ندارند. ما اگر اینها را با هم ملاحظه کنیم و این نکات را در نظر بگیریم، معلوم می‌شود اینها نافی کرامت ذاتی انسان نیستند. فقط برخی از روایاتی که در جلسه گذشته خواندیم، علاوه بر این پاسخ کلی که دادیم، جواب اختصاصی هم دارد. شاید بعضی از اینها به نظر بدوی با این پاسخ عمومی حل نشود؛ مثل روایات دال بر لعن؛ این لعن را چطور می‌خواهیم حل کنیم؟ همه آن نکات را هم در نظر بگیریم، اما بالاخره جواز لعن با کرامت سازگار نیست. جواز بهتان و دروغ گفتن درباره کافر و ناصبی و غالی، این را

چطور می‌خواهیم حل کنیم؟ همه آن نکات هفت‌گانه را هم که در نظر بگیریم، بالاخره با طایفه‌ای که دلالت بر جواز لعن می‌کند چه خواهیم کرد؟ فرض کنیم که این شامل قاصر نشود، شامل کافر ذمی و غیر حربی هم نشود، فقط کفار حربی را بگیرد، مسئله تقویت کفر هم نباشد؛ این بالاخره ولو در یک محدوده قلیل و کم با آن روایات تعارض دارد؛ بالاخره وقتی می‌گویند شما می‌توانید بهتان بزنید و اهانت کنید، می‌توانید لعن کنید، این جلوه‌های بارز بی‌احترامی به انسان است؛ این یعنی اینکه انسان کرامت ذاتی ندارد. لذا باید به برخی از این روایات پاسخ اختصاصی هم بدهیم؛ یکی راجع به روایات دال بر لعن، یکی روایات مربوط به بهتان، یکی هم روایتی که مال ناصبی را می‌توان گرفت، یعنی محترم نبودن مال او؛ یا روایات دال بر نجاست کفار؛ این سه طایفه توضیح بیشتری دارد؛ بالاخره پاسخ‌های اختصاصی هم به بعضی طوایف این روایات باید بدهیم.

«والحمد لله رب العالمین»